

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه

حضرت زهرا علیها السلام الگوی کمال انسانی (۳)

فاطمه در تمام عمر کوتاه هجده ساله‌اش، از دوران طفولیت تا لحظه‌ی شهادت، یک الگوی تمام‌عیار برای انسان در همه‌ی تاریخ است.

اکنون به بعضی از جنبه‌های الگویی صدیقیه طاهره اشاره می‌کنم و آن وقت ببینید آیا نباید ما سبک زندگی فاطمی را در همه‌ی عالم ترویج کنیم؟ بحران‌های عظیمی که سبک زندگی غربی و آمریکایی، امروز در جوامع بشری و در وهله‌ی اول در خود جامعه‌ی آمریکا و غرب ایجاد کرده، آیا راه نجات و رهایی از آنها، روی آوردن به سبک زندگی فاطمی صلوات‌الله‌علیها نیست؟! این بحث، بحث بسیار گسترده‌ای است؛ اما من به اختصار به آن اشاره می‌کنم. بیایید با هم به فاطمه‌ی زهرا صلوات‌الله‌علیها در ابعاد مختلف وجودی آن حضرت نگاه کنیم.

فاطمه صلوات‌الله‌علیها الگوی فرزندان

به یک لحاظ فاطمه‌ی زهرا صلوات‌الله‌علیها یک فرزند است؛ یک دختر در یک خانواده است. امروز در دنیای غرب و به عنوان سوغات دنیای غرب در جوامع شرقی و در سرزمین خودمان، بحران عظیمی در فضای خانواده‌ها وجود دارد. انقطاع فرهنگی که بین پدر و مادر و فرزندان هست؛ بریدگی و گسستگی‌یی که بین دو نسل وجود دارد؛ اینکه نمی‌توانند زبان یکدیگر را درک کنند؛ نمی‌توانند با هم تعامل برقرار کنند؛ این معضل بزرگی است که بعضاً منجر به گریز فرزندان از فضای خانه و روی آوردن و پناه آوردن به محیط‌های آلوده و خطرناک بیرون از خانه می‌شود. این یک بحران و معضل بزرگ در دنیای امروز است. مدلی که اسلام برای روابط فرزند و پدر و مادر دارد را می‌توان در وجود صدیقیه

طاهره دید. فاطمه فرزندی است عاشق پدر و مادر. منتها چه کنیم که فاطمه حداکثر بیش از پنج سال از نعمت وجود مادر برخوردار نبود. خدیجه‌ی کبری^۱ صلوات‌الله‌علیها در پنج‌سالگی فاطمه از دنیا رفت. و از آن پس فاطمه ماند و رسول خدا. عشق توصیف‌نشدنی و تصوّرناپذیری بین فاطمه و پیغمبر است. این فرزند با پدر چه حالی دارد؟! خود فاطمه‌ی زهرا صلوات‌الله‌علیها فرمود: «حُبُّ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثٌ» من از دنیای شما مردم، بیش از سه چیز را دوست نمی‌دارم؛ «تَلَاوَةُ كِتَابِ اللَّهِ وَ النَّظَرُ فِي وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ وَ الْإِنْفَاقُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» تلاوت سخن خدا و آیات قرآن، نگاه کردن به چهره‌ی پدرم رسول الله و انفاق کردن در راه خدا. عشق فاطمه پدر بود و فاطمه با همه‌ی کم سنّ و سال بودنش، در زمانی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دعوت خود را آغاز کردند و در غربت مطلق، مورد هجوم و هجمه‌ی مشرکین قسی‌القلب قرار گرفتند، حامی و مدافع پدر بود. فاطمه، حامی رسول الله بود. فاطمه مدافع رسول الله بود. فاطمه غمخوار رسول الله بود. فاطمه مایه‌ی تسلای دل رسول الله بود. فاطمه یک تنه، با همه‌ی کم سنّ و سال بودنش، هم جای آمنه مادر رسول الله را برای پیغمبر پر کرد؛ هم جای خدیجه‌ی کبری^۱ همسر بزرگوار رسول الله را؛ که یقیناً نمی‌شود بین همسران پیغمبر نظیری برای خدیجه یافت. برخی از همسران پیغمبر که آدم‌های رذل و پلیدی بودند؛ مثل دخترهای اولی و دومی که قرآن به روشنی در مورد پلیدی آنها و اهل دوزخ بودنشان سخن گفته‌است. حتی برخی دیگر هم که خانم‌های خوبی بودند؛ جایی برای مقایسه بین آنها و خدیجه‌ی کبری^۱ سلام الله علیها وجود ندارد. سالیان درازی پس از رحلت خدیجه سلام الله علیها، یک بار نام خدیجه برده شد. اشک در چشمان پیغمبر حلقه زد. دختر اولی، عایشه، از سر حسادت زنانه گفت: "چرا هر وقت اسم خدیجه می‌آید شما این حال را پیدا می‌کنید؟! خدیجه عجوزه و پیرزنی بیش نبود. بعد از آن عجوزه، خدا به شما زنان جوان زیبارویی داد." پیغمبر به تعبیر خودمان فرمودند: "دهانت را ببند. شما کجا و خدیجه کجا؟" اما فاطمه‌ی کم سنّ و سال، فاطمه‌ی هفت هشت ساله، یک تنه، هم جای آمنه را برای پیغمبر پر کرد؛ هم جای خدیجه را. پیغمبر بارها فرمود: «فَاطِمَةُ أُمُّ أَبِيهَا» فاطمه مادر پدرش است. یعنی برای من رسول الله مادری می‌کند. البته این معنای اولیه‌ی این عبارت است؛ والا «فَاطِمَةُ أُمُّ أَبِيهَا» معنای

بلندتری هم دارد. «أمّ» در زبان عربی به معنای سرچشمه و منشأ و مبدأ است. «أمّ الكتاب» یعنی جایی که همه‌ی معارف کتاب در آن است. اگر سوره‌ی حمد را «أمّ الكتاب» می‌گویند به این خاطر است که همه‌ی معارف قرآن در آن جمع است. سرمنشأ همه‌ی معارف قرآن سوره‌ی حمد است. «أمّ» یعنی سرمنشأ و سرچشمه. «فاطمه أمّ آبیها» یعنی همه‌ی کمالات من خاتم النبیین از وجود فاطمه ناشی شده و سرچشمه گرفته‌است.

به هر تقدیر، تعاملات فاطمه با پدر و با محیط خانواده، بعدی است که واقعاً جا دارد در مورد آن بحث شود و فرزندان، در تعامل با پدر و مادر و خانواده از آن الگو بگیرند.

فاطمه صلوات الله علیها الگوی همسران

فاطمه سلام الله علیها همسر امیرالمؤمنین علیه السلام است و به این لحاظ، الگویی برای خانم‌ها در زندگی خانوادگی و در تعامل با شوهرشان است. فاطمه بانویی بود که با همه‌ی شرایط دشوار و مشقت‌بار زندگی امیرالمؤمنین علیه السلام سازگار بود. امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هم تحت فشار بودند؛ دشمنانی که بعداً کینه‌هایشان را آشکار نمودند و سقیفه را برپا کردند؛ از روز اول با امیرالمؤمنین علیه السلام دشمن بودند. آنها در زمان خود پیغمبر هم خبثت می‌کردند و بعد از شهادت پیغمبر هم که دیگر دیدید چه کردند. فاطمه سلام الله علیها همه‌ی دشواری‌های شرایط زندگی امیرالمؤمنین علیه السلام را پذیراست و با حضرت سازگار است. تسلیم مطلق و مطیع در برابر شوهر است. همین چند روز قبل بود؛ وقتی که اولی و دومی دیدند با جنایتی که مرتکب شدند فاطمه به چه روزی افتاده و از او بیش از پوست و استخوانی در داخل بستر چیزی نمانده است و دیدند که امروز یا فرداست که فاطمه از دنیا برود و داغ ننگ عظیمی برای همه‌ی تاریخ بر دامن این دو موجود پلید بماند؛ به فکر افتادند تزویری به خرج دهند. بروند از فاطمه عیادتی کنند و بگویند فاطمه ما را بخشید و حلال کرد. (این حرف‌ها از معتبرترین کتاب‌های خود اهل سنت است.) آمدند در خانه‌ی فاطمه سلام الله علیها اذن ورود خواستند. فاطمه به آنها اذن نداد. اما آنها دست بردار نبودند. برای این که به نیت پلیدشان دست پیدا کنند با اوج وقاحت سراغ امیرالمؤمنین علیه السلام

آمدند. کسانی که همسر امیرالمؤمنین را به این روز انداختند؛ فرزند امیرالمؤمنین علیه‌السلام، محسن، را در آن هجوم به شهادت رساندند؛ به دست امیرالمؤمنین علیه‌السلام طناب بستند و او را کشان‌کشان به مسجد بردند و تیغ بر فرق امیرالمؤمنین علیه‌السلام نهادند و گفتند: "با ابوبکر بیعت کن؛ والا همین جا کنار قبر رسول الله تو را خواهیم کشت." با اوج وقاحت سراغ علی علیه‌السلام آمدند و گفتند: "یا علی! برو همسرت را راضی کن که ما را بپذیرد و از او عیادت کنیم." عظمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را ببینید که حتی دست رد بر سینه‌ی اینها هم نزد آمد سراغ فاطمه سلام‌الله‌علیها و فرمود: "فاطمه جان، این دو آمده‌اند اجازه می‌خواهند به عیادت شما بیایند؛ نظر شما چیست؟" فاطمه به امیرالمؤمنین عرضه داشت: "علی جان، بعد از این همه جنایتی که اینها مرتکب شده‌اند؛ من دیگر با اینها کاری ندارم. به خودم باشد؛ نه. اجازه نمی‌دهم. اما «الْبَيْتُ بَيْنَكَ وَالْحُرَّةُ أَمْتُكَ»^۱ علی جان، این خانه خانه‌ی من نیست؛ خانه‌ی تو، شوهر من، امیرالمؤمنین است و این زن آزاده که می‌بینی در بستر افتاده، کنیز توست. هر چه تو بگویی یا امیرالمؤمنین. حضرت در برابر شوهر تسلیم و مطیع مطلق است.

طیّ نه سال، بی‌توقع و بدون درخواست کوچک‌ترین چیزی از علی، با علی زندگی کرد. فاطمه به امیرالمؤمنین عرضه داشت: «یا اَبَا‌الْحَسَنِ اِنِّیْ لَا‌سْتَحِیْیْ مِنْ‌ اِلهِیْ اَنْ اُكَلِّفَ نَفْسَکَ مَا لَا تُقَدِرُ عَلَیْهِ»^۲ علی جان من از خدای خود حیا می‌کنم از تو چیزی درخواست کنم که تهی‌ی آن در قدرت تو نباشد. یک بار که سه روز بود امیرالمؤمنین غذا نخورده و گرسنه بودند؛ به فاطمه‌ی زهرا همسر بزرگوارشان گفتند: "فاطمه جان، آیا چیزی برای خوردن در منزل هست تا بخورم؟" شاید امیرالمؤمنین گمان می‌کردند در خانه فقط خودشان‌اند که دارند گرسنگی تحمل می‌کنند. فاطمه عرضه داشت: "سوگند به خدایی که حقّ تو را عظیم قرار داد؛ سه روز است که در خانه چیزی نداریم تا با آن از تو پذیرایی

^۱. مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۱۹۸.

^۲. مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۵۹.

کنم." حضرت امیر فرمودند: "فاطمه جان، چرا به من خبر ندادی که شماها هم چیزی برای خوردن ندارید؟" فاطمه عرضه داشت: "پیامبر مرا نهی کرد که از تو چیزی درخواست کنم؛ و به من فرمود: از پسرعمویت، علی، چیزی درخواست مکن. اگر خودش چیزی برایت آورد؛ جایز است بگیری؛ و در غیر این صورت، تو از علی چیزی درخواست مکن." این درس است برای یک همسر که چگونه با شوهرش رفتار کند. امیرالمؤمنین فرمود: "به خدا سوگند در طول دوران زندگی مشترکمان با فاطمه، یک بار نشد فاطمه من را به خشم بیاورد و عصبانی کند."

فاطمه‌ی زهرا سلام‌الله‌علیها حتی دردها و رنج‌هایی را که به شهادت حضرت منجر شد به علی ابراز نکرد؛ رو می‌گرفت که علی صورتِ کبودِ او را نبیند؛ بازوی متورمش را زیر چادر می‌پوشاند که نکند علی متوجه شود. اینها درس است.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: "هر وقت به چهره‌ی فاطمه نگاه کردم؛ تمام اندوه و حزن و خستگی از وجودم بیرون رفت و جای خود را به شادی و طراوت داد." سال‌ها بار سنگین زندگی در خانه، آن هم با شرایط مشقت‌بارِ آن عصر را بر دوش کشید؛ که جو را خودش دستاس کند؛ خودش خمیر کند؛ خودش نان بپزد؛ و بچه‌داری هم بکند. فاطمه تمام کارهای خانه را تا سال‌های طولانی خودش انجام می‌داد. اواخر، بار خیلی سنگین شد و فضه‌ی خادمه برای خدمت‌گزاری به خانواده‌ی علی افزوده شد. والا فاطمه‌ی زهرا سال‌ها این بار را متحمل بود، بدون آن که ذره‌ای از سختی‌ها گلایه کند.

فردای عروسی امیرالمؤمنین و فاطمه‌ی زهرا، رسول الله صلوات‌الله‌علیهم به دیدن آنها آمدند. از امیرالمؤمنین سؤال کردند: "علی جان، فاطمه را چگونه همسری یافتی؟" اینها درس است. امیرالمؤمنین به رسول الله عرضه داشت: «نعمَ العونُ علی طاعةِ الله»^۳ عجب کمک‌کاری است در مسیر طاعت خدا. چه خوب یآوری است در مسیر اطاعت و فرمان‌بری از خدا. یعنی نه تنها همسر من، من را

^۳. مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۱۱۷.

از رفتن به راه دین و طاعت و بندگی باز نمی‌دارد؛ بلکه هر جا من علی بخوایم کم بیاورم؛ او مرا یاری می‌دهد و پیش می‌فرستد. اینها برای همسران درس است.

یک درس حیرت‌انگیز دیگر: شاید همین دیروز یا پریروز بود؛ فاطمه‌ی زهرا صلوات‌الله‌علیها به امیرالمؤمنین علیه‌السلام وصیت شفاهی^۴ کردند. عرضه داشتند: "علی جان، تو مردی. مرد نمی‌تواند بی‌همسر زندگی کند. بعد از من حتماً ازدواج کن. من پیشنهاد می‌کنم با امامه دختر خواهرم ازدواج کن. او بچه‌های من حسنین و زینب را خیلی دوست می‌دارد، بچه‌ها هم او را خیلی دوست می‌دارند." لذا امیرالمؤمنین بعداً به همین وصیت عمل کردند و با امامه ازدواج کردند. اینها درس است؛ حضرت وصیت می‌کند که حتماً ازدواج کن.

فاطمه صلوات‌الله‌علیها الگوی مادران

فاطمه به عنوان یک مادر هم الگو است و باید به او اقتدا کرد. مادری که در دامن مهر و ادب خود چهار گوهر برجسته‌ی تاریخ خلقت را پروراند: امام مجتبی^۱ علیه‌السلام، ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام، زینب کبری^۱ سلام‌الله‌علیها، امّ کلثوم علیها‌السلام. در آن خانه‌ی محقر که یک اتاق گلی بیش نبود؛ این

^۴ امیرالمؤمنین وقتی از مسجد برگشتند؛ فاطمه از این عالم رفته بود. هر قدر فاطمه را صدا زدند؛ پاسخی نشنیدند. تا این که به فاطمه گفتند: "فاطمه جان، من علی هستم. هیچ کس که جواب من علی را نمی‌دهد؛ فاطمه، تو هم دیگر جواب من علی را نمی‌دهی؟! " روح به پیکر فاطمه برگشت. الان نمی‌خواهم در مورد آنچه بین آنها گذشت صحبت کنم. ولی فاطمه صلوات الله علیها برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام وصیت کرد. فرمود چهار وصیت دارم. خوب دقت کنید، اینهایی که می‌گویم عبرت‌آمیز است و باید از آن الگوگیری کرد. چه بسا مادرانی که در خانواده‌ای به خاطر بیماری یا حادثه‌ای از دنیا می‌روند و در لحظه‌ای که می‌خواهند از دنیا بروند؛ از شوهرشان تعهد می‌گیرند که نکند به من بی‌وفا باشی و بعد از من ازدواج کنی! و نمایندگی این مادر را هم بچه‌ها، خصوصاً دخترها، عهده‌دار می‌شوند. مراقب پدر هستند که نکند بعد از مادرشان زن بگیرد! و این یک رفتار قطعاً غیر الهی و غیر اسلامی است. حال ببینید فاطمه ی زهرا با آن جلالت قدر و عظمت چگونه وصیت می‌کنند و اولین وصیتی هم که می‌کنند در مورد ازدواج امیرالمؤمنین است.

مادر چه کرد که این اسطوره‌های شگفتی‌آور کمالات انسانی، در همین مدّت کوتاه،^۵ تربیت شدند. الآن فرصت نیست مصادیق رفتارهای فاطمه را با فرزندانش در خانه نشان دهم که چقدر عشق و محبت و ادب و نزاکت در این تعامل موج می‌زند که دستاورد آن هم شخصیت‌های عظیم‌القدری مثل حسنین و زینبین علیهم‌السلام می‌شود.

فاطمه صلوات‌الله‌علیها الگوی زنان

فاطمه سلام‌الله‌علیها به عنوان یک زن نیز در ابعاد مختلف شخصیتش برای همه‌ی زن‌ها الگوست. فاطمه به عنوان یک بانوی عفیف و باحیا، در حیا و عفاف الگوی همه‌ی زن‌هاست. همان‌طور که اشاره کردم؛ فرهنگ غربی، سبک زندگی امریکایی، فرهنگ و سبک زندگی سرشار از آلودگی و فساد و فحشاء و برهنگی و عربانی است؛ لذا زن دنیای امروز به این جنبه‌ی الگویی حضرت فاطمه به‌شدت نیازمند است. فاطمه اسطوره‌ی عفت و حیاست. شواهد برای این امر فراوان است. امیرالمؤمنین تعریف کرده‌اند: ابن مکتوم نابینا آمد در زد و اجازه خواست وارد شود و خدمت رسول الله برسد. فاطمه از آن حضرت خواهش کرد یک دقیقه صبر کنند. دوان دوان رفت عبای عربی را بر سر کشید و خود را در آن پوشاند و آمد نشست و عرضه داشت: "الآن بفرمایید بیایید." ابن مکتوم آمد؛ کارش را انجام داد و رفت. پیغمبر می‌دانند، اما برای آموختن به من و شما سؤال می‌کنند: "فاطمه جان، ابن مکتوم نابینا که تو را نمی‌دید؛ چادر بر سر کردن در برابر او یعنی چه؟" فاطمه پاسخ می‌دهد: "پدر، درست است ابن مکتوم مرا نمی‌دید؛ اما من که او را می‌دیدم. من حیا می‌کنم بدون

^۵ کل دوران مادری فاطمه هشت سال بیشتر نیست؛ نه سالگی به خانه‌ی علی آمد. ده سالگی امام مجتبی متولد شد. در هجده سالگی

هم فاطمه به شهادت رسید.

حجاب در برابر یک مرد نامحرم بنشینیم. ثانیاً من در خانه عطر استعمال کرده‌ام.^۶ ابن مکتوم چشمانش نمی‌دید؛ شام‌ه‌اش که کار می‌کرد! او می‌توانست عطری را که از من ساطع است؛ ببوید. من عباي ضخيمِ عربی را بر خود پوشیدم تا عطر من متصاعد نشود و ابن مکتوم نتواند عطری را که من استعمال کرده‌ام؛ استشمام کند. "این چقدر حیاست در برابر یک نابینا!

یک بار پیغمبر از اصحاب پرسیدند: "زن چه وقتی از اوقات به خدا نزدیک‌تر است؟" اصحاب نمی‌دانستند. حضرت فاطمه از سؤال رسول الله خبردار شدند و فرمودند: "نزدیک‌ترین حالت زن به خدا وقتی است که ملازم قعر خانه‌ی خودش باشد." عمق خانه یعنی نقطه‌ای که دورترین فاصله را تا در ورودی به منزل دارد. حال نگاه کنیم به دنیای امروز که زن‌ها خانه‌گریز شده‌اند؛ اصلاً در خانه طاقت نمی‌آورند! پناه می‌بریم به خدا. گاهی اوقات من در خیابان که رد می‌شوم؛ می‌بینم در خیابان، خانم‌ها چند برابر آقایان هستند. واقعاً چه شده؟! به کجا داریم می‌رویم!؟

وقتی پیغمبر اکرم پاسخ فاطمه را شنیدند؛ فرمودند: «**فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي**»^۷ فاطمه پاره‌ی وجود من است. امیرالمؤمنین فرمودند: یک بار پیغمبر اکرم پرسیدند بهترین چیز برای زن چیست؟ اصحاب از پاسخ درماندند. امیرالمؤمنین به خانه رفتند و ماجرا را برای فاطمه نقل کردند. حضرت فاطمه عرضه داشتند: "من پاسخ را می‌دانم؛ بهترین چیز برای یک زن این است که نه او هیچ مرد نامحرمی را ببیند؛ نه هیچ مرد نامحرمی او را ببیند." امیرالمؤمنین به مسجد، خدمت رسول الله برگشتند و عرضه داشتند: "من پاسخ سؤالتان را دارم." پیغمبر فرمودند: "چیست؟" امیرالمؤمنین عرضه داشتند: "بهترین چیز برای یک خانم این است که نه هیچ مرد نامحرمی او را ببیند و نه آن خانم هیچ مرد نامحرمی را

^۶ همان طور که می‌دانید از نظر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام و فرهنگ قرآن کریم، اگر یک زن در داخل خانه برای همسرش آرایش کند و عطر استعمال کند، به عنوان عبادت برای او ثبت می‌شود، اما اگر خدای ناکرده بخواهد از خانه بیرون رود و خود را آرایش و تزئین کند و عطری استعمال کند، به عنوان بزرگ‌ترین گناه است و ملائکه‌ی عذاب الهی برای بردن او به دوزخ، انتظار او را می‌کشند.

^۷ مجلسی، بحار، ج ۱۰۰، ص ۲۵۰.

ببیند. " پیغمبر فرمودند: "چه شد؟ این جواب را که شما قبلاً نداشتید بدهید!" امیرالمؤمنین عرضه داشتند: "برای فاطمه گفتم و فاطمه این پاسخ را داد." پیغمبر فرمودند: «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي» فاطمه پاره‌ی تن من است، بخشی از وجود من است؛ از جنس و سنخ من است.

از روز شهادت رسول الله تا روز شهادت فاطمه‌ی زهرا، کار فاطمه گریستن و اشک ریختن و حزن و اندوه بود. در این فاصله، لبخند به لب‌های فاطمه ننشست؛ مگر یک بار. آن یک بار همین روزهای اخیر بود. فاطمه‌ی زهرا در آستانه‌ی شهادت بود. به اسماء^۱ فرمود: اسماء، من دیگر رفتنی هستم و امروز و فردا از دنیا خواهم رفت. از این رسمی که بین اعراب هست خیلی ناراحتم. کسی را که می‌میرد، روی تخته‌پاره‌ای می‌گذارند؛ یک پارچه روی بدنش می‌اندازند و جنازه را می‌برند. حجم بدن مرده از روی پارچه دیده می‌شود. من خیلی ناراحتم که اگر از دنیا بروم و جنازهام را این گونه بلند کنند. اسماء عرض کرد: فاطمه جان، آن روزگاری که من با شوهرم جعفر این ابی طالب به حبشه هجرت کردیم؛ مردم حبشه رسمی داشتند. چیزی برای مرده‌هایشان می‌ساختند که حجم بدن آنها را پنهان می‌کرد. حضرت زهرا فرمودند: می‌شود مثل آن را برای من بسازی ببینم چه بود؟ گفت: بله. اسماء چیزی مثل یک نیمکت را سر و ته کرد؛ پایه‌های آن نیمکت بالا آمد؛ با چوب‌های نخل روی آن را پوشاند. بعد یک پارچه روی آن انداخت و شد یک تابوت. وقتی فاطمه‌ی زهرا آن را دید؛ تنها لبخند چند ماه بین شهادت پدر و شهادت خودش بر لب آن حضرت نشست. این حیای فاطمه است. حتی برای بعد از مرگش نگران است.

یک بار فاطمه از پیغمبر سؤال کرد: پدر جان، آیا فردای قیامت انسان‌ها برهنه محشور می‌شوند؟ پیغمبر اکرم فرمودند: آری، همه‌ی آدم‌ها برهنه محشور خواهند شد. فاطمه پرسید: من هم؟ پیغمبر

^۱ اسماء زن بزرگواری بود. قبل از شهادت جعفر بن ابی طالب، برادر امیرالمؤمنین، همسر او بود. این روزها می‌آمد به فاطمه خدمت می‌کرد.

فرمودند: آری، تو هم. منتها مطمئن باش، آن روز انسان‌ها چنان غرق مشکلات خودشان‌اند که اصلاً توجهی به دیگران ندارند و همدیگر را نمی‌بینند. فاطمه گفت: درست است مردم نمی‌بینند؛ اما خدا که می‌بیند. من از خدا حیا می‌کنم در برابر خدا برهنه باشم. جبرئیل نازل شد و از جانب خدای متعال پیغام آورد که یا رسول الله، خداوند فرمود: فاطمه از من حیا کرد که در برابر من برهنه باشد؛ من هم از فاطمه حیا می‌کنم که او را برهنه محشور کنم. دو جامه از نور بر پیکر او خواهم پوشاند و او را برهنه محشور نخواهم کرد. پیغمبر خبر را به فاطمه دادند و فرمودند: جبرئیل آمد و چنین پیامی آورد؛ خوشحال باش. حال، وفای فاطمه را نگاه کنید. فاطمه به پیامبر عرض کرد: برای پسرعمویتان علی هم می‌خواستید چیزی در این زمینه درخواست کنید. رسول الله فرمود: مقام علی نزد خدا بالاتر از آن است که خدا بخواهد در قیامت او را برهنه محشور کند. این عفاف و حیای فاطمه است.

فاطمه بعد از ازدواج، از این که پیغمبر اکرم کارهای زندگی مشترک او و علی را بین آنها تقسیم کردند؛ ذوق می‌کرد که فرمودند کارهای خانه تا در منزل، به عهده‌ی فاطمه؛ کارهای از در منزل به بیرون به عهده‌ی علی. فاطمه خوشحال بود که کاری در بیرون از منزل به او واگذار نشد. اینها جلوه‌های حیا و عفاف فاطمه است که نمونه‌های آن فراوان است و دنیای امروز بسیار محتاج درس‌آموزی و الگو گرفتن از فاطمه سلام الله علیها در این موضوع است.

بعد دیگر الگویی فاطمه برای زنان، ساده‌زیستی و دوری از تجمل است؛ تجملاتی که امروز متأسفانه در جامعه‌ی ما هم بیداد می‌کند. زندگی فاطمه، زندگی بی‌پیرایه و سرشار از سادگی و دوری از تجملات است.

سلمان نقل می‌کند، می‌گوید فاطمه را دیدم، چادر پشمینه‌ای که دوازده جای آن با نخل خرما وصله زده شده بود، بر سر داشت. اشک، چشمانم را پر کرد؛ گفتم خدای من! چه می‌بینم؟ دختران کسری^۱ و قیصر با جامه‌های زربفت ولی دختر فرمانروای جهان اسلام و خاتم انبیاء با جامه‌ی کهنه و وصله زده؟! یک پوست میش در خانه‌ی علی و فاطمه بود که شب‌ها آن را برمی‌گرداندند به سمتی که پشم‌ها بالا باشد؛ این تشک علی و فاطمه بود. روزها آن را برمی‌گرداندند به نحوی که پوست بالا باشد؛ علف روی

آن می‌ریختند که بزی که در خانه داشتند غذا بخورد. این تشک خوشخواب علی و فاطمه بود. متگای علی و فاطمه از لیف خرما پر شده بود، نه پَرِ قو. فکر نکنید آن روز زندگی در این سطح بود؛ خیر. اشراف جامه‌های زربفت، حریر و پرنیان بر تن می‌کردند و رختخواب‌های پر قو زیر خود می‌افکندند و در جام‌های زرین و طلایی آب و غذا می‌خوردند. در همان شرایط، دختر فرمانروای جهان اسلام، ملکه‌ی جهان اسلام، این گونه زندگی می‌کند؛ با این سادگی و بی‌پیرایگی.

فرصت نیست روایت‌های متعددی را برایتان بخوانم که خبر از گرسنگی‌های روزهای پی‌درپی علی و فاطمه در خانه‌شان می‌دهد.

سلمان نقل می‌کند، می‌گوید یک بار رفتم در خانه‌ی فاطمه. خواستم خدمت حضرت برسم. در زدم. گفتم: اجازه هست بیایم داخل؟ فاطمه پشت در خانه گفت: سلمان، من چادری ندارم که با آن خودم را بپوشانم. (بعداً خواهم گفت که چرا همان چادر دوازده وصله هم نبود که فاطمه سر کند.) سلمان می‌گوید من عبایم را از بالای در انداختم داخل و به فاطمه گفتم این عبا را بر خود بپوشانید تا من بتوانم خدمتتان برسم. این زندگی فاطمه است.

در داستان سوره‌ی "هل أتی" فرمود: «وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا»^۹ تمام غذای یک شبانه‌روز هر یک از این خانواده، یک قرص نان جو بود. سحری که آب می‌خوردند. افطاری می‌خواستند قرص نان جو بخورند که سه روز پی‌درپی، مسکین و یتیم و اسیر آمدند. آن قرص نان را هم به آنها بخشیدند و با آب افطار کردند. این سادگی و بی‌پیرایگی زندگی فاطمه است.

لیست جهیزیه‌ی فاطمه را از رو، سال‌های قبل برایتان خوانده‌ام. جهیزیه‌ای که با نیمی از پول فروش زره امیرالمؤمنین تهیه شد! چهار کاسه‌ی گلی و همان پوست میش که گفتم رختخواب و جای غذا دادن به بزشان بود و یک مَشک آب و ... حال نگاه کنید به جهیزیه‌های ما!

^۹ سوره انسان، آیه ۸

جهیزیه‌ی فاطمه با پول مهریه‌ای تهیه شد که علی پرداخت. این هم یک نکته‌ی ظریف است. از نظر اسلام پدر و مادر دختر نباید برای عروس کردن دخترشان متحمل هزینه شوند؛ یک ریال از جیب خودشان نباید خرج جهیزیه کنند. داماد باید مهریه را نقداً بپردازد و مهریه متعلق به زن می‌شود. حال عروس خانم که مهریه متعلق به خودش است؛ می‌تواند هر قدر خودش مصلحت می‌داند با آن وسایل زندگی بخرد؛ هر قدر از آن را هم می‌خواهد، می‌تواند برای خودش نگه دارد. فکر کنید اگر این الگو عملی شود؛ چقدر مشکلات در جامعه‌ی ما حل می‌شود. اولاً مهریه‌های سنگینی که می‌گویند "چه کسی داده، چه کسی گرفته؟" (که این حرف خلاف شرع است. چون اگر قصد دادن نباشد، اصلاً معلوم نیست آن عقد درست باشد و اینها به هم محرم شوند!) اگر مهریه چیزی باشد که داماد همان موقع بخواهد بپردازد، مشخص است توان یک جوان تازه به عرصه‌ی زندگی وارد شده، چقدر است. در نتیجه مبلغ مهریه‌ها پایین می‌آید. مقدار معقولی می‌شود. به تناسب آن، جهیزیه‌ها هم ساده می‌شود و پدر و مادر دختر هم برای تهیه‌ی آن، متحمل هزینه نمی‌شوند. بعضی از خانواده‌های ضعیف، علی‌رغم این که دخترشان خواستگارهای متعدّد دارد؛ سالیان سال به او اجازه ازدواج نمی‌دهند به خاطر این که پولی ندارند برای او جهیزیه تهیه کنند. این راهکار، بسیاری از مشکلات را حل می‌کند.

به هر حال، ساده‌زیستی فاطمه الگوست برای این که ما از زندگی سرشار از تجمل و اشرافیت دست بکشیم و به یک زندگی بی‌پیرایه و ساده‌ی فاطمی روی بیاوریم.

فاطمه صلوات‌الله‌علیها الگوی زندگی مردمی و سرشار از ایثار

فاطمه برای زندگی مردمی و سرشار از ایثار الگو است. بعد از سال‌ها تحمل یک‌تنه‌ی بار مشقت اداره‌ی خانه و تربیت فرزندان، فضّه به فاطمه بخشیده شد، برای اینکه خدمت‌کار و کمک‌کار خانه باشد. صاحب فضّه، که فاطمه است؛ با کنیز، که فضّه است؛ کار خانه را به طور مساوی تقسیم می‌کند. یک روز فاطمه تمام کارهای خانه را انجام می‌دهد و آن روز نوبت استراحت فضّه است و فضّه استراحت می‌کند؛ عبادت می‌کند و نباید دست به هیچ کار خانه بزند. فردای آن روز نوبت فضّه است که کارهای خانه را انجام دهد و موقع فراغت فاطمه است و فاطمه مشغول عبادت و کارهای موردنظر

خود است. فاطمه چقدر خودش را پایین گرفته و مردمی و خاکی زندگی می‌کند! خودش را با خدمتکار خانهاش یکی می‌داند،

فاطمه چقدر دلسوز مردم است؛ چقدر اهل ایثار است! این ماجرا را بارها و بارها شنیده‌اید. شب عروسی فاطمه است. عروس سوار بر مرکبی است. سلمان فارسی، پیرمرد سیصد ساله، زمام آن مرکب را گرفته است. پیغمبر اکرم در کنار فاطمه حرکت می‌کنند و عروس را به خانه‌ی شوهر، به حجله می‌برند. مرد و زن مسلمان، شادی‌کنان و هلهله‌کنان آنها را مشایعت می‌کنند. یقیناً گوشه‌ی جز گوش فاطمه این صدا را نشنید. صدای ضعیف زن فقیری که گفت: فاطمه به سلامتی داری به خانه‌ی شوهر می‌روی؛ اما من فقیر و تهی‌دستم و جامه‌ای ندارم. فاطمه نگفت صبر کن برویم خانه، من لباسم را به تو بدهم. فرستاد لباس کهنه‌اش را بیاورند. همان‌جا خانم‌ها با چادرهایشان خیمه‌مانندی درست کردند. فاطمه جامه‌ی نو عروسی را از تن بیرون آورد و جامه‌ی کهنه را بر تن کرد و جامه‌ی عروسی‌اش را به آن زن فقیر داد و با جامه‌ی کهنه وارد خانه‌ی شوهر شد.

داستان انفاق آن گردن‌بند هم داستان مفصلی است: فرد عربی خدمت پیغمبر آمد و گفت: گرسنه‌ام، درمانده‌ام، برهنه‌ام، کمکم کنید. حضرت فرمودند: من چیزی ندارم. ولی به بلال گفتند او را در خانه‌ی فاطمه ببر، این‌شاء‌الله خدا آنجا حاجتش را روا کند. آمد در زد؛ گفت: رسول الله مرا اینجا فرستاده‌اند؛ به من کمکی کن. نمی‌دانست که این خانه‌ی دختر پیغمبر، فاطمه است. حضرت فاطمه رفت همان پوست میش را که رختخوابشان بود آورد دم در و به او داد و فرمود: امیدوارم خدا با این مشکل‌ت را حل کند. عرب گفت: من پوست میش می‌خواهم چه کار؟! من گرسنه‌ام، غذا می‌خواهم. لباس می‌خواهم. مرکب می‌خواهم. وقتی پوست میش را برگرداند؛ حضرت گردن‌بندی را که بر گردن داشتند؛ باز کردند و به او دادند و گفتند: امیدوارم خدای متعال با این مشکل‌ت را حل کند. او گردن‌بند را گرفت و خدمت رسول الله برگشت و داستان را عرض کرد. عمار بلند شد و گفت: اجازه می‌دهید من گردن‌بند را از این عرب بخرم؟ فرمودند: بله. عمار که مقداری از غنایم جنگی برایش باقی مانده بود، گفت: من این را از تو می‌خرم. پول و غذا و جامه‌ای از بُرد یمان‌ی و مرکب به تو می‌دهم. عرب گفت: عجب

سخاوتمند هستی! بله می‌فروشم. گردنبند را فروخت و آنها را گرفت و رفت. بعد عمّار گردنبند را معطر کرد و در پارچه‌ای بسته بندی کرد و به دست غلامش داد و گفت: این را ببر خدمت رسول الله و به حضرت بده. بعد هم بگو عمّار گفت خود من غلام را هم عمّار به شما بخشید. غلام نزد پیغمبر آمد و مطلب را عرض کرد. حضرت فرمودند: حالا که این‌گونه است؛ برو در خانه‌ی فاطمه. غلام رفت در خانه‌ی فاطمه؛ گردنبند را به فاطمه داد و ماجرا را گفت. فاطمه گردنبند را گرفت و به گردن بست و گفت: تو را هم در راه خدا آزاد کردم. غلام متحیر ماند. گفت این چه گردنبندی بود؛ گرسنه‌ای را سیر کرد؛ برهنه‌ای را پوشاند؛ بی‌مرکبی را مرکب داد؛ بنده‌ای را آزاد کرد؛ آخر هم دوباره نزد صاحبش برگشت!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ